بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 26 بهمن 1395.

بحث سر این بود که آیا همچنان که مخالفت با کتاب حدیث را از اعتبار ذاتی ساقط می کند، مخالفت با سنت قطعی هم حدیث را از اعتبار می اندازد. شهید صدر فرموده بودند که ما می توانیم از مخالفت با کتاب که به عنوان مسقط بر احادیث ذکر شده است القای خصوصیت کنیم و مخالفت با کل حدیث قطعی صدور را هم مسقط اعتبار حدیث ظنی الصدور بدانیم. ما اشکالاتی به فرمایشات ایشان داشتیم و یک نکاتی را درباره ایشان عرض کردیم. یک نکته ای که شاید مهم ترین نکته ای که در این بحث است نکته ای است که الآن می خواهم عرض کنم این است که اصلا بیاییم یک مقداری محل نزاع را روشن کنیم. ببینید یک حدیثی که قطعی الصدور باشد، مفروض این است که از جهت صدور و دلالت قطعی نیست. چون اگر از جهات دلالت و جهت صدور قطعی باشد ما قطع پیدا می کنیم که حکم واقعی مطابق آن است بنابراین حدیث دیگر یک خللی دارد. خلل حالا یا در ظهورش یا در جهتش یا دلالتش هر چه باشد بالاخره یک مشکلی در آن هست با قطع به اینکه آن مشکل دارد باعث می شود که آن را اخذ نکنیم. یعنی قطع به مخالفت حدیث با واقع از یکی از جهاتش کافی است برای اینکه آن حدیث اعتبار نداشته باشد. صورت مسئله ما این نیست. صورت مسئله ما جایی است که حدیث قطعی الصدور فقط از جهت صدور قطعی باشد نه سایر جهات. خب سؤال این است که در این صورت که شارع گفته است که شما فرض شما دارید می کنید که شارع گفته است که حدیث ظنی الصدوری که با حدیث قطعی الصدور مخالف باشد آن اعتبار ندارد. اعتبار داشته باشد احتمال مطابق با واقعش بود ولی شارع گفته است به این احتمال مطابقت با واقعش ترتیب اثر نده. سؤال این است که احتمال مطابقت این خبر ظنی الصدور در این محل بحث چگونه اصلا معقول است؟ معقولیتش را ما تصویر کنیم بعد این را مقایسه کنیم با آن احتمالی که در خبر ظنی الصدور مخالف با کتاب ببینیم اینها مثل هم هستند که بشود از آن خبر ظنی الصدور مخالف کتاب عدم حجیت خبر ظنی الصدور مخالف سنت قطعی را نتیجه گرفت یا نه مثل هم نیستند. ببینید احتمال اینکه این خبر ظنی الصدور، مطابق واقع باشد، مطابق واقع باشد یعنی چه؟ یعنی هم صادر شده باشد هم دلالتش همین باشد هم جهت صدورش برای بیان حکم واقعی باشد یعنی از همه جهات این خبر مطابق حکم واقعی باشد. پس بنابراین باید گیر در آن یکی باشد. گیر در خبر قطعی الصدور باشد. آن گیری که آنجا هست، چند جور ممکن است این گیر تصویر شود. یک گیرش این است که دلالتش که ظنی هست به آن گونه ای که ما تصویر می کنیم نباشد. خلاف آن معنای ظاهری اش باشد. خب سؤال این است که چطور می شود که یک دلیل را شارع بر خلاف ظاهرش اراده کرده باشد؟ چه نکته ای است که یک دلیل خلاف ظاهر ازش اراده شده باشد. یک موقعی هست جهات تقیه و اینها هست که خلاف ظاهر اراده می شود آن بازگشت می کند به بحث جهت صدور. نه تقیه ای چیزی هم در کار نیست. آیا اصلا معقول هست در جایی که تقیه ای نیست این که خلاف ظاهر اراده شده باشد؟ پاسخ مطلب این است که احتمالاتی در اینجا وجود دارد که چطور شده است که در آنجا خلاف ظاهر اراده شده است؟ یک احتمال این است که راویان در نقل به معنا درست منتقل نکرده اند. ولو ظاهر این نص این معنا است. واقعا ظاهرش این معنا نبوده است آمده اند نقل به معنا کنند درست منتقل نکرده اند. این یک جور یعنی خلل در نقل به معنا بوده است. یک نکته دیگر اینکه یک قرینه لفظیه ای بوده است که در آن کلام بوده است روات این قرینه لفظیه را غفلت کرده اند انتقالش بدهند. در نتیجه ظهور یک جور دیگر بوده است به وسیله آن قرینه درست منتقل نشده است.

سؤال

پاسخ: بله دیگر نقل به معنا است ولی خواسته اند معنایش را تغییر دهند لفظش را عوض کرده اند و اشتباه کرده اند در فهم مطلب.

سؤال:

پاسخ: اینها قابل چیز نیستند با هم دیگر منافات ندارند ولی هر کدامشان نکات مستقلی هستند.

نکته سوم اینکه ممکن است یک قرینه منفصله وجود داشته است. قرینه حالیه ای بوده است و آن قرینه حالیه را منتقل نکرده اند. روات آنها را منتقل نکرده اند. این هم سه جور احتمال. یک احتمال چهارم این است که البته این احتمال چهارم به یک معنا مربوط به ظهور هست. آن این است که آن دلیل قطعی الصدور حکمش نسخ شده باشد. در واقع اطلاق احوالی اش، تخصیص خورده باشد تقیید خورده باشد و آن دلیل ناسخ باشد یعنی آن دلیل دومی که ظنی الصدور هست کاشف از ناسخ باشد و آن دلیل حکمش نسخ شده باشد. این هم احتمال چهارم. احتمال پنجم احتمالی است که در کلام شهید صدر هم مطرح شده است. احتمال اینکه حکمش تقیه ای باشد. جهت صدورش برای بیان حکم واقعی نباشد. آن چهار تا قبلی مربوط به دلالت بود این پنجمی مربوط به جهت صدور بود. جهت صدورش برای بیان حکم واقعی نباشد.

سؤال:

پاسخ: تفاوت الفاظی که اینجا الفاظ در گذر زمان، خب این هم ممکن است بگوییم الفاظ تغییر کرده باشد. آن هم به دلالت بر می گردد ولی ما در واقع می دانیم که ظهور، ظهوری مناط هست که در زمان صدور حدیث باشد. ما با اصاله التساوی بین ظهور حالی و ظهور زمان صدور به این اصل ظهور را اثبات کردیم. خب شاید این ظهور تغییر کرده باشد. این معنای عام تری تغییر وضع را نمی خواهم بگویم می خواهم بگویم که ظهور کلام در زمان صدور با ظهور فعلی تغییر کرده باشد. این بعضی هایش بازگشت می کند به همان چیزهای سابق. علت تغییر و ظهور گاهی اوقات حذف قرائن حالیه است حذف اینها است و بعضی هایش هم به آنها بر نمی گردد اختلاف وضع اگر وضع تغییر کرده باشد و امثال اینها. این هم می شود به عنوان وجه ذکر کرد که ما در بحث جمع عرفی یکی از نکاتی که ذکر می کردیم همین بود که گاهی اوقات ما کشف می کنیم از دلیل دوم که دلیل اول ظهورش در زمان صدور با ظهورش در زمان کنونی تفاوت داشت. خب در این جهات بعضی هایش با کتاب مشترک است این احتمالات. مثلا همین احتمال اینکه تغییر ظهور کرده باشد ظهور زمان صدور با ظهور فعلی تغییر کرده باشد. این مشترک است. ولی بعضی از این احتمالات مختص به سنت است. در مورد کتاب اصلا این احتمالات مطرح نیست. حالا یکی یکی ما این احتمالات را برگردیم یک بار دیگر نگاه کنیم. یکی از آن احتمالات بحث نقل به معنا بود. قبل از اینکه وارد این بحث شوم این نکته را بگویم ببینید در واقع اینکه شارع اگر شارع خبر ظنی الصدور را معتبر نکرده باشد، خبر ظنی الصدوری که مخالف با حدیث قطعی الصدور هست را معتبر نکرده باشد یعنی چه کار کرده است؟ یعنی احتمال مطابقت آن خبر قطعی الصدور را با واقع، ترجیح داده است بر احتمال عدم موافقتش با واقع. چون در خبر قطعی الصدور دو احتمال می رفت. احتمال داشت که مطابق واقع باشد و احتمال داشت که مخالف واقع باشد. اینکه شارع آمده است خبر ظنی الصدور را بر فرض اگر معتبر نکرده باشد، یعنی چه؟ یعنی احتمال موافقت خبر قطعی الصدور با واقع را ترجیح داده است بر احتمال عدم موافقت. یعنی به تعبیر دیگر اگر جنبه طریقیت را در نظر بگیریم، باید اینگونه در نظر بگیریم به عقیده شارع در غالب موارد اگر مخالفتی اینجا رخ داده باشد، آن مخالفت در این است که آن خبر ظنی الصدور صادر نشده باشد یا مشکلی در آن باشد. و الا آن مشکل هایی که در خبر قطعی الصدور هست آن مشکلات نسبت به مشکلاتی که در خبر ظنی الصدور هست کمتر است. بنابراین، اینکه شهید صدر اصلا طرح بحث را اینگونه می کنند که کأنه وقتی خبر قطعی الصدور بود، این جنبه طریقیت دارد بر اینکه آن خبر ظنی الصدور درست نیست. این طرح بحث صحیح نیست. ما باید بدانیم که احتمال ایراد در خبر قطعی الصدور یعنی در وزن شارع احتمال اینکه اینجا یک مشکلی به هر حال هست این مشکل در خبر قطعی الصدور باشد بیشتر است یا در خبر ظنی الصدور؟ یعنی مقایسه با اینکه اگر خبر قطعی الصدور مشکل داشته باشد به چه عواملی وابسته است و اگر خبر ظنی الصدور مشکل داشته باشد به چه عواملی وابسته است این دو را باید شارع مقایسه کند و ترجیح بدهد احتمال خلاف اصل را در خبر ظنی الصدور. بگوید که احتمال آن بیشتر و قوی تر است. بنابراین ما خبر ظنی الصدور را معتبر نمی کنیم. چون به احتمال زیاد ایرادی که در اینجا هست در خبر ظنی الصدور هست. غالبا این خبر ظنی الصدور هست که مشکل پیدا می کند که مشکل پیدا کردنش یکی از آن وجوهی بود که عرض کردم که در مورد خبر قطعی الصدور آن توضیحاتی که عرض کردم.

سؤال:

پاسخ: شهید صدر در فرمایششان کأنه مفروض گرفته اند که همین که یک شیء قطعی الصدور بود همین مقدار کافی است برای اینکه طریقیت داشته باشد بر عدم اعتبار خبر مخالف. مجرد قطعی الصدور بودن کافی نیست. باید این قطعی الصدور و سایر نکاتی که در مورد آن است باید به نحوی باشد، اولا فقط صدور را نباید در نظر گرفت و سایر نکاتش را هم باید در نظر گرفت. از جهت صدور که قطعی است. احتمال ایراد در دلالت، و در جهت صدور در خبر قطعی، این احتمالش کمتر باید باشد از احتمالی که در آن خبر ظنی الصدور یک ایرادی وجود داشته باشد. یعنی در مقایسه ای که اینجا وجود دارد این احتمالش باید کمتر باشد. در مورد قرآن هم همین جور باید بگوییم که احتمال اینکه در آیه قرآن آن آیه مفادش مخالف واقع باشد آن احتمالش شارع دیده است از احتمال عدم صدور یا عدم دلالت کاری به جهاتی که در آن خبر ظنی الصدور وجود دارد، اضعف است بنابراین اینجا بگویید که خبر ظنی الصدور صادر نشده است مثلا. یا اگر صادر شده است، نکات دیگر یعنی جهات دیگری هست یعنی به هر حال گفته است که آن اشکالی که ما یقین داریم که در مقام اشکال هست علم اجمالی داریم که اینجا یک ایرادی ایجاد شده است که اینجا این مخالفت و تعارض ایجاد شده است. آن علم اجمالی را شما متوجه خبر ظنی الصدور کن نه به قرآن. خب حالا باید دید که مقایسه کتاب و خبر ظنی الصدور، اینکه شارع در این مقایسه خبر ظنی الصدور را در رتبه پایین تر قرار داده است آیا اقتضا می کند که در حدیث قطعی الصدور هم همین رفتار را کرده باشد یا خیر. ببینید ما در واقع باید اینگونه نکته اصلی این است که شارع آمده است در مورد قرآن سنجیده است که اگر این حکمی که قرآن آن را بیان می کند این حکم مطابق حکم الله نباشد، باید چه اتفاقی رخ داده باشد چه احتمالاتی وجود دارد؟ مثلا دلالتش گیر داشته باشد جهت صدور که نمی تواند باشد. یا مثلا نسخ شده باشد. بعد مقایسه کرده است با احتمالی که، نسخ هم در واقع به همان دلالت بر می گردد. یکی از شئون دلالت است. مثلا اطلاق ازمانی دلیل است. به هر حال باید دلالتش ان گونه ای که ما بدوا تصور می کنیم نباشد. عدم مطابقت دلالت آیه قرآنی با واقع، به نظر شارع احتمالش اضعف باید باشد از احتمال اینکه آن خبر ظنی الصدور یک گیری در آن باشد.

سؤال:

پاسخ: بر مبنای طریقیت دیگر. اصلا مبنای طریقیت اینگونه است.

باید این را مقایسه کرد که آیا این مقایسه ای که شارع در خبر مخالف کتاب انجام داده است اقتضا می کند که نفس این مقایسه هم در خبر ظنی الصدور مخالف حدیث قطعی الصدور هم بیاید یا نه اینها فرقف دارد نکاتش؟ محاسباتش محاسبات جدا است. عرض ما این است که این که عرض کردم که نکته اصلی بحث این است این است وقتی طریقیت را ما بررسی می کنیم باید به سرّ طریقیت برویم و بعد ببینیم آیا این سرّ طریقیت که سبب شده است که شارع خبر ظنی الصدور مخالف کتاب را کنار گذاشته است، آیا این اقتضا می کند که این حکم را نسبت به حدیث مخالف حدیث قطعی الصدور هم سرایت کنیم و حکم را در آنجا هم به اصطلاح تعدی دهیم یا خیر.

سؤال:

پاسخ: حالا این یک پله جلوتر چقدر جلوتر است آیا اینها مثل هم هستند؟

ببینید یک سری احتمالات مخالفت ظاهر در خبر قطعی الصدور وجود دارد که در کتاب وجود ندارد. و همین می تواند فارق بین این دو باشد. چطور؟ اولا خبر قطعی الصدور ممکن است نقل به معنا شده باشد و اشتباه در نحوه نقل به معنا صورت گرفته باشد. در کتاب که نقل به معنا امکان ندارد. این یک

ثانیا در خبر قطعی الصدور ممکن است قرینه لفظیه ای وجود داشته است که منتقل نشده است. قرینه متصله لفظیه. قرینه متصله لفظیه در قرآن که معنا ندارد. کل قرآن منتقل شده است.

ثالثا ممکن است حالا این ثالثا بنا بر فرض است ممکن است کسی قبول کند یا نکند. آن این است که ما ممکن است بگوییم که قرآن به قرائن محفوفه غیر لفظیه اعتماد نمی کرده است. مثلا اگر کسی بگوید که قرآن به قرائن حالیه برای بیان مقصود اعتماد نمی کرده است ولی مثلا سنت اعتماد می شده است این خلاصه بگوییم که این تفاوت هم وجود دارد. خیلی وقت ها مثلا در سنت کلام امام علیه السلام در جواب سؤال سائل است. حالا آن سؤال سائل داخل در قسم قبلی است که قرائن لفظیه محفوف به کلام است. ولی به هر حال این فرضی است چیزی است که آیا ما می توانیم بگوییم که قرآن به قرائن حالیه اعتماد نمی کرده است. اگر ادعای کسی این باشد که قرآن برای بیان مقصودش به قرائن حالیه اکتفا نمی کرده است ولی در سنت اعتماد می شده است مثلا.

سؤآل: شما خودتان می پذیرید؟

پاسخ: نه خیلی روشن نیست. چون بحث جهت صدور و شأن نزول اینها یک مقداری قرائن حالیه است که وجود دارد و انما یعرف القرآن من خوطب به که هست، یک نکته اصلی اش همین است که ما هستیم که آن قرائن حالیه محفوف به کلام را می دانیم. این را فرضی من اشکال را طرح کردم و الا واقعا اینگونه نیست.

این هم نکته دیگر. خب حالا این ثالثا را هم کنار بگذاریم.

یک احتمال دیگر بحث تقیه است که شهید صدر مطرح می کردند که احتمال تقیه تحت الشعاع است. تحت الشعاع یعنی چه؟ تحت الشعاع است یعنی چه؟ عرض کردم که آن اشکالی که قبلا طرح می کردم که خیلی ایشان روشن نکرده اند که چطور عرف به تقیه اصلا توجه نمی کند. احتمال تقیه هم فی نفسه وجود دارد. البته در احادیث نبویه این احتمال نیست و آن هست. خب یک نکته دیگر این است که ممکن است به جهت نسخ باشد. خب ما ممکن است بگوییم که نسخ کتاب باید به سنت قطعی باشد. به سنت ظنی نسخ کتاب نمی شود. این یک بحثی هست که آیا نسخ کتاب به سنت ظنی معقول هست یا نیست؟ اصل نکته اش خاص است. اجازه دهید این نکته را عرض کنم که در این بحث کاملا مؤثر است. آن این است که یک تفاوتی بین کتاب و سنت وجود دارد. که ما اگر نسخ سنت را به سنت ظن یعنی حدیث را به حدیث ظنی قبول کنیم، نسخ کتاب را به حدیث ظنی ممکن است قبول نکنیم. آن این است، کتاب متعرض مسائل اصلی است. یعنی مسائلی که بیشتر محل ابتلا است. و آن مسائلی که مسائل اصلی است و محل ابتلا هست، اگر نسخی صورت گرفته باشد آن نسخ باید محکم تر باشد باید با تأکید بیشتری صادر شده باشد و همین تأکید بیشتر اقتضا می کند که اگر واقعیت داشته باشد ناسخ به ما رسیده باشد به طرق قطعی. یعنی تفاوت کتاب و سنت یک مقداری اش به این است که موضوعی که کتاب متعرض آن می شود موضوع عام است. موضوع محل اطلاع است. ولی سنت الزاما چنین نیست. بنابراین اگر بحث محل نسخ هم مطرح کنیم بین کتاب و سنت فرق است. در کتاب احتمال صدور خبر مخالف ضعیف است به عنوان ناسخ. ولی در سنت این احتمالش ضعیف نیست. ظنی الصدور می تواند یک خبر قطعی الصدور را نسخ کند ولی کتاب را نتواند. این جور نکات را ما باید بررسی و مقایسه کنیم. با توجه به این وجه نکاتی که عرض کردم می بینید که در غالب نکاتی که اینجا هست بین کتاب و سنت یک وحدتی نیست. تنها چیزی که بین کتاب و سنت وحدت بود، یکی مثلا قرائن خارجیه محفوف به کلام بنا بر نکته صحیح و یکی در واقع تغییر اوضاع و وضع کلمات که ممکن است سبب شده باشد ما آیه قرآن را درست نفهمیم. وجود دارد حالا من یک نمونه ای از تغییر وضع ها را بیان کنم. الآن خیلی وقت ها کلمه این آیه قرآن. بسم الله الرحمن الرحیم

طه\* مٰا أَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقىٰ

ما معمولا به اینها تکان می خوریم. ای پیامبر خدا ما قرآن را برای تو نفرستادیم که به شقاوت بیفتی. تشقی یعنی این دیگر. ذهنیتی که ما از تشقی داریم اینکه به شقاوت بیفتیم. مگر قرآن در معرض این بوده است که پیامبر را به شقاوت بیاندازد؟ اصلا این بوده است که قرآن بیاید آن را نفی کند؟ این را مطرح کرده اند که نه، اصل معنایش از ماده مشقّت اینها از یک ریشه هستند. به اصطلاح فنّی اینها در اشتقاق کبیر یکی هستند. کلماتی که مضاعف باشند با کلمات معطل الله خیلی وقت ها در اشتقاق کبیر یکی هستند. مثل رب با ربیه. ظنّ تظنی و امثال اینها. اینها خیلی به هم تبدیل می شوند. کلمات مضاعف و کلمات معطل الله. این مشقت که تشق باشد با شقی اینها در اشتقاق کبیر اینها ریشه های واحد دارند و ارتباط معنایی خاصی بین اینها برقرار است. می گویند طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی، یعنی اینکه ما قرآن را برای شما نفرستادیم که خودت را به مشقت بیاندازی. پیغمبر چرا خودت را برای این امت به زحمت می اندازی؟ هر کس می خواهد یاد می گیرد هر کس نمی خواهد یاد نمی گیرد انقدر خود کشی ندارد به تعبیر دیگر. این دلسوزی پیغمبر نسبت به امت خودش و لطف و محبتی که پیغمبر نسبت به خودش داشته است این باعث شده است که خداوند این در واقع این مذمت هم مذمت به امت است. که امت شما ببینید پیغمبری که انقدر دلسوز است را چرا اذیت می کنید و چرا انقدر او را به مشقت وادار می کنی؟ غرض من این نکته بحث است که ببینید کلمه تشقی، الآن به چه معنا است؟ یا مثلا الذین یقطعون ما امر الله به ان یوصل. که به بحث صله رحم مربوط است. الآن صله رحم را خیلی ها معنا می کنند به پیوند با خویشاوندان. در حالی که کسی که یک قدری دقت کند در موارد استعمال صله رحم می فهمد که صله رحم به معنای رسیدگی به خویشاوند هست و پیوند و دید و بازدید ها به عنوان یک مصداق برای این رسیدگی، یعنی در واقع یک نوع رسیدگی روحی است و احیانا یک نوع دید و بازدید باعث آزار طرف شود اذیت شود اصلا صله نیست. صله یعنی رسیدگی به خویشاوند. خویشاوندی که فرض کنید که گاهی اوقات مثلا یک خویشاوندی داریم که به خاطر بیماری خاصی که دارد کسی مایل نیست که او را ببیند. اصلا از قیافه اش ناراحت شده است. قیافه اش بد شده است و دلش نمی خواهد که با آن قیافه اشخاص ببینند اورا. ناراحت می شود. خب اینجا معنا ندارد که این صله رحم نیست اصلا. صله رحم یعنی رسیدگی به خویشاوند. دستگیری از خویشاوند. خب این معنا تغییر کرده است به یک معنا. مراد از صله رحم که در روایات و آیات قرآنی هست با مرادی که الآن ما می فهمیم تغییر کرده است. غرض من این است که می تواند ظهوراتی که آیات قرآنی داشته باشند با ظهوراتی که الآن کرده است تفاوت کرده باشد. البته خیلی از اینها را اگر با دقت ها و با چیزهایی که انسان کند می تواند اینها را کشف کند و به هر حال نزدیک شود به آن واقعیات. احیانا ممکن است که ما در بعضی از موارد دیگر این احتمال را بدهیم که این آیه ای که ما الآن به این گونه خاص می فهمیم به گونه دیگر بوده است. این احتمال در سنت هم هست. این احتمال مشترک است. احتمال تغییر ظهور کلام. یعنی تغییر وضع تعیینی یا تعیّنی و یک نوع نقل تعیینی و عمدتا هم نقل ها نقل های تعیّنی است که مشترک است. همچنین احتمال وجود قرینه حالیه محفوف به کلام هم مشترک است بین کتاب و سنت است. ولی سایر احتمالات مختص کتاب است. یا اگر هم در سنت هم بیاید، آن فارق نمی تواند یعنی نکته آمدن بین کتاب و سنت فرق دارد مثل ناسخ. ناسخ هم در کتاب مطرح هست هم در سنت مطرح است. ولی ناسخ در سنت باعث نفی اعتبار خبر ظنی نمی شود ولی ناسخ در کتاب باعث نفی اعتبارش می شود. پس با توجه به این مجموعه نکاتی که عرض کردم، به هیچ وجه وجهی ندارد که ما از تعدی کنیم از کتاب به سنت قطعی الصدور قطعی الجهت. حالا آقای صدر ابتدائا این نکته را عرض می کند که ما ممکن است تعدی کنیم به سنت قطعی الصدور قطعی الجهت یا به مطلق سنت قطعی الصدور. هیچ یک از این دو مطلب صحیح نیست. نه به سنت قطعی الصدرو قطعی الجهت می شود تعدی داد حکم را که از آن روشن تر اینکه به مطلق سنت قطعی الصدور حکم را سرایت دهیم و بگوییم که مخالفت با او مسقط خبر است از حجیت و این بحث بسیار بحث اثر گذار در فقه هست. آقای خویی مکرر درفقه مثلا در یک جایی می گویند که این دسته از روایات قطعی الصدور است آن دسته روایات ظنی الصدور است و دیگر به مرجّحات و آن جور چیزها پیش نمی روند. اگر ما شرط حجیت ذاتی رقطعی الصدور بودن بگیریم این بحث ثمر ندارد.

البته این بحث رو مبنای ما هم باز خیلی ثمر ندارد چون از نظر ما ولو شرط حجیت ذاتی خبر عدم تعارض با خبر قطعی الصدور نیست، ولی اولین مرجّح قطع به صدور است. ما از روایت عمر بن حنظله این استظهار را کردیم که شهرت به اعتبار قطعی الصدور بودن مرجّح است. فان المجمع علیه لا ریب فیه را معنا می کردیم که لا ریب فی من جهت الصدور

سؤال:

پاسخ: در عمل تفاوتی به آن معنا بین این مبنا و مبنای آقای خویی تفاوت آن چنانی نمی شود ولی طبیعتا بحث مرجّحات داخل می شود. چون بحث مرجّحات داخل شد و آنها هم روی مبنای این است که ما مقبوله عمر بن حنظله را بپذیریم. آقای خویی مقبوله عمر بن حنظله را از جهت ... ناتمام می دانند این در بحث مقبول عمر بن حنظله است و امثال اینها و طبیعتا این مقبوله عمر بن حنظله را باید نحوه جمع بین این مقبوله عمر بن حنظله با سایر روایات ترجیح را هم دنبال کنیم. یکی از بحث هایی که حالا همین جا مطرح خواهیم کرد این است که ببینیم اخبار ترجیح خودشان در داخل خودشان یک نوع تعارضی دارند. تعارض داخلی بین این اخبار را ما چگونه بتوانیم حل کنیم.

سؤال:

پاسخ: نکته نسخ این است که آیات قرآن متعرض نکات کلیدی هستند حالا حتی این نکته را هم من ضمیمه کنم که یک نکته ای بگویم بد نیست آن این است که ما ممکن است بگوییم که آیه قرآن به دلیل اهتمامی که در مورد آیات قرآن بوده است حتی آن بحث خبر چیز را هم که گفتم قرائن منفصله ممکن است شخصی بگوید اهتمامی که به قرآن می شود اقتضا می کند که اگر قرائن محفوفه باشد آنها هم بیشتر منتقل شود. حتی آن را هم ممکن است ما بگوییم که اختصاص به کتاب دارد نه به سنت. چون یکی از احتمالات این بود که قرائن محفوف به کلامی بر کتاب

سؤال:

پاسخ: به دلیل اهمیت قرآن و اهمیت موضوعی که قرآن به آن متعرض هست، این اهمیت احتمال اینکه قرائن محفوفه قرآن انتقال داده باشد قرآن را تقویت می کند. این اهمیت در مورد سنت نیست. آن هم که من می خواستم بگویم که چیز هست، حتی به یک معنا هم شاید آن تغییر وضع را هم ما بگوییم که آن تغییر وضع در کتاب کمتر رخ می دهد. کتاب به علت مرجعیتش نسبت به ادبیات، واژگان های او کمتر تغییر می کند. یعنی در واقع با این بیان تمام نکاتش کتاب یک خصوصیات دارد. یک نکته ای من عرض کنم ببینید یک موقعی حاج آقا می فرمودند که شما فارسی های قدیم را اگر مراجعه کنید، می بینید که اصلا ما الآن دیگر نمی فهمیم آن عبارت های فارسی قدیم را. متن انقدر نظام واژگانی و ترکیبی و تمام نکات ادبی تغییر کرده است کأنه یک زبان دیگر است. نیاز به ترجمه دارد. زمان های مختلف هم همین جور است. مثلا الآن انگلیسی پیکتال یکی از مترجمین خیلی موفق قرآن بوده است در زمان خودش نمی دانم صد سال قبل بوده است کی بوده است. ولی الآن خیلی مطلوب نیست کهنه شده است. به دلیل تطورات و تحولاتی که در زبان انگلیسی، در همه زبان ها این تحولات وجود دارد. این تحولات در زبان عربی خیلی کمتر است. به دلیل محوریتی که قرآن داشته است و در سال های اخیر در زبان عربی خیلی تحولات رخ داده است به دلیل آن زمینه هایی بوده است که به قرآن مربوط نبوده اند. یعنی همین الآن هم در علوم دینی خیلی نزدیک است. یعنی صحبت هایی که الآن در کتاب های اهل تسنن موجود و فعلی به دلیل آن محوریتی که قرآن دارد. این قرآن یکی از نقش های قرآن ضمانت بقاء ادبیات عرب است. البته سنت هم در حد خودش این کار را می کرده است. سنت نبوی هم تا حدود زیادی ادبیات را حفظ کرده است ولی نه به اندازه قرآن. یک تفاوت کتاب و سنت همین است که واژگان هایی که در قرآن وارد شده اند تغییرات و تطوراتی که نسبت به اینها هست کمتر است. خود این واژگان ها خودشان را در ادبیات حاضر قرار داده اند. یعنی همیشه زنده هستند. ببینید بسیاری از واژه هایی که در اشعار جاهلی عرب بوده است به تدریج محجور شده است. واژه اصلا مرده است. دیگر جزو ادبیات زنده نیست. ولی قرآن اینگونه نیست. قرآن همیشه واژه هایش زنده است و تطورات در وزنی که در مورد قرآن هست خیلی کمتر است نسبت به تطوراتی که در مورد سنت هست. خب با این بیانی که عرض کردم، تمام نکاتی که اینجا منشأ می شود که ما قرآن را مخالفت با قرآن را مسقط خبر از اعتبار بدانیم، تمام نکات اختصاص به قران دارد حالا به کمی و زیادی. بعضی هایشان کمرنگ تر اختصاص دارد مثل تغییر وضع که سنت هم یک نوع محوریت دارد و امثال اینها. به خصوص سنت نبوی که محوریتش بیشتر هم هست. ولی به هر حال نکته ای که در مورد کتاب هست به عینه در سنت قابل پیاده شدن نیست. بنابراین به هیچ وجه تعدی از کتاب به سنت قطعی الصدور یا سنت قطعی الصدور قطعی الجهت صحیح نیست. بله بحث به عنوان مرجح ذکر کردنش وابسته به آن بحث هایی هست که ما اختیار کردیم و مقبوله عمر بن حنظله را از جهت سندی قبول کردیم و متنی را هم اینجور تفسیر کردیم تفسیر ما که همان تفسیری بود که مرحوم آقای داماد داشت و به نظرم در کلمات آقایان دیگر هم به همین تفسیر من دیده ام که به این معنا تفسیر می کنند. آقا سید مرتضی حائری هم همین جور است به نظرم. آقای حاج شیخ اینگونه نیست. یک جور دیگر معنا می کنند ایشان. بنابراین نتیجه بحث این است که تعدی از کتاب به سنت صحیح نیست. یک بحث باقی می ماند که انشاء الله جلسه بعد صحبت می کنیم.

یک بحثی ما اینجا داریم که جلسه آینده بحث می کنیم آن این است که در جایی که حدیث با کتاب به نحو من عموم من وجه تنافی داشته باشند. آیا خبر بالکل ساقط می شود از اعتبار یا فقط در ماده اجتماع ساقط می شود؟ ما شبیه همین بحث را بنا بر مرجّحیت معنا می کنیم که آیا آن چیزی که مرجّح هست، مخالفت تباینی با کتاب است یا مخالفت عموم و خصوص من وجهی هم همین هست و امثال اینها. خب این بحث هایی هست که آقای صدر مطرح کرده اند. بین بیانی که در کلام آقای حائری است از تقریر اقای صدر با کلام اقای هاشمی تفاوت هایی هست حالا هر دو را در این بحث ملاحظه فرمایید انشاء الله شنبه صحبت می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد